



پیغام عشق

قسمت سیصد و سی و نهم





خلاصه شرح غزل ۸۲۳ دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۸ گنج حضور:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

عمر بر اومید فردا می رود

غافلانه سوی غوغا می رود

عمر انسان که مدت محدود و معینی است، به امید رسیدن به زندگی در آینده می گذرد، تلف شده و غافلانه به سوی غوغا و سروصدای ذهن، یعنی ایجاد من ذهنی می رود. [به عبارت دیگر، گذشته تن فکرها در ذهن سروصدای و غوغای ایجاد کرده، گاهی با سروصدای دردها می آمیزد و هم چون غباری روی زندگی را می پوشاند؛ و نمی گذارد ما زندگی را در این لحظه در خود ببینیم و زندگی کنیم. برای رها شدن از این وضعیت، یعنی برای رهایی از من ذهنی، زمان مجازی، تفکر مجازی و غافل بودن از زندگی و تلف کردن عمر باید تسلیم شده و اتفاق این لحظه را بی قید و شرط بپذیریم.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

روزگار خویش را امروز دان

بنگرش تا در چه سودا می رود

ای انسان، زندگی خود را همین لحظه بدان و آن را زندگی کن. در این لحظه بازبینی کن، عمر تو در سروصدای چه چیزی می رود؟ آیا عمرت صرف زنده شدن به عشق، به خدا می شود. یعنی در این لحظه تو فقط فضا را می گشایی، صبر و شکر می کنی. تا تبدیل هشیاری ات صورت گیرد یا اینکه عمرت در سروصدای بزرگ کردن من ذهنی و زیاد کردن دردها، در مقاومت و ستیزه با فرم این لحظه تلف می شود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

گه به کیسه، گه به کاسه عمر رفت



هر نفس از کیسه ما می‌رود

عمر ما در دو جا تلف می‌شود. یا چیزی را با ذهنمان تجسم کرده، ارزش مادی دارد و در کیسه مرکزمان می‌گذاریم و آن را انباشته می‌کنیم و یا آن را در کاسه که نماد خوردن است، می‌ریزیم و می‌خوریم. یعنی ما عمرمان را در انباشتن همانیدگی‌ها و بهره و خوشی گرفتن از آن‌ها تلف می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

مرگ یک‌یک می‌برد وز هیبتش

عاقلان را رنگ و سیما می‌رود

انسان‌ها یکی‌یکی می‌میرند و عاقلان، با عقل ذهنی نمی‌توانند پیغام مرگ را بگیرند. بنابراین می‌ترسند و از شدت ترس رنگ از چهره‌شان می‌رود. درحالی‌که پیغام مرگ این است که در ما یک چیز پایدار و نامیرایی به نام زندگی و هش یاری وجود دارد که خودش پلایا و تغییرناپذیر بوده و می‌تواند مرگ و لاقل بودن چیزها را ببیند. بنابراین به جای ترسیدن از مرگ، باید هشیاران به فضاگشایی به جاودانگی و نامیرایی اصلمان زنده شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

مرگ در ره ایستاده منتظر

خواجه بر عزم تماشا می‌رود

مرگ در راه منتظر است. یعنی انسان یک روزی خواهد مُرد و فرصت عمر محدود است؛ اما او به جای زنده شدن به خدا و دست‌یابی به شادی اصیل زندگی، به تماشای همانیدگی‌ها مشغول است و حول محور آن‌ها فکر و عمل کرده و زندگی را تبدیل به درد می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳



مرگ از خاطر به ما نزدیکتر

خاطرِ غافل کجاها می‌رود؟

مرگ، زنده شد دن به خدا از خاطر یعنی ذهن به ما نزدیکتر است. اما ذهن انس ان غافل به کجاها می‌رود؟ زنده شد دن به خدا، مرگ را چگونه معنی می‌کند؟ وقتی فضا را باز می‌کنید، هشیاری همانیدگی‌ها و ناهماهنگی‌ها را بلعیده و از بین می‌برد، دردها شفا یافته و ما به خدا زنده می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

تَن مَبْرور، زان که قربانیست تَن

دل بپَرور، دل به بالا می‌رود

ای انسان، تَن یعنی من‌ذهنی را با تایید و توجه، انرژی و خموشی که از جهان و همانیدگی‌ها می‌آید و تو را خوش حال کرده یا تو را به انتقام‌جویی و ستیزه‌وامی دارد و به تو قدرت کاذب می‌دهد، پرورش نده. بلکه دلت را با فض‌آگشایی، صبر و شکر، حضور ناظر بودن پرورش بده. همانیدگی‌ها و دردهایت را شناسایی کن، از ایجاد همانیدگی و درد جدید پرهیز کن تا فضای درونت گشوده شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

چرب و شیرین کم ده این مُردار را

زان که تَن پَرورَد رسوا می‌رود

ای انس ان، به مردار من‌ذهنی لقمه چرب و شیرین همانیدگی‌ها را نده. چراکه تن پرورده، انس ان من‌ذهنی با رس‌وایی می‌رود. یعنی با وجود اینکه عملاً در این لحظه می‌تواند با فضاگشایی به خرد، شادی، آرامش و برکات زندگی وصل شود، خودش را در پیشگاه خداوند رسوا کرده و از لقمه چرب و شیرین همانیدگی‌ها تغذیه می‌کند و درد می‌کشد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

چرب و شیرین ده ز حکمت روح را

تا قوی گردد که آن جا می رود

ای انسان، فضا را در اطراف اتفاقات زندگی ات بگشا؛ و از حکمت فضای باز شده غذای روح را بده تا دلت قوی شده و فضای درونت گشوده شود؛ و در این حالت هشیاری به آن جا، یعنی به فضای یکتایی می رود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

حکمتت از شه صلاح الدین رسید

آنکه چون خورشید یکتا می رود

ای انسان، حکمتت از شه صلاح الدین که نماد ظهور یکتایی هست، از فضای گشوده شده می رسد. حکمت و خرد از سواد و دانش ذهنی نمی آید. بلکه دانش بدون زمینه حضور بسیار خطرناک بوده و سبب حکمت نمی شود. باید فضا را بگشایی و اجازه دهی هشیاری آزاد شده خرد حکمت را به تو بدهد. چراکه او مانند خورشید به صورت یکتا می آید. ما نمی توانیم با ذهن در کار او دخالت کرده و با الگوها و شیوه های ذهنی کار خدا، قضا و کن فکان را کنترل کنیم. بلکه باید به صورت مراقبه ای تماشا کنیم، فضا را باز کرده، بدون مقاومت و قضاوت اجازه دهیم زندگی به صورت یکتایی و بدون دخالت و دویی ذهن مشکلات را حل کند.

با تشکر، بهار



نکاتی از برنامه ۸۶۸ گنج حضور:


👉 وقتی هشیاری انسان با چیزها، باورها، دردها همانیده می‌شود و بر حسب آن‌ها می‌بیند، یک تصویر ذهنی به نام من ذهنی به وجود می‌آید که پویا است، از فکر ساخته شده، مرتب کوچک و بزرگ می‌شود، در زمان مجازی گذشته و آینده زندگی می‌کند و پیوسته می‌ترسد چیزهای مهمی را که به دست آورده، از دست بدهد یا آن‌ها را به دست نیابد؛ بنابراین در ترس و امید، بودن و زندگی کردن در این لحظه را از دست می‌دهد.

👉 زندگی، در وضعیت‌ها که یک پدیده ذهنی است و ذهن آن‌ها را می‌سازد، نیست. درست یا غلط بودن وضعیت‌های بیرونی زندگی و بالا و پایین شدن آن‌ها روی زندگی‌ملکه از مرکز عدم می‌آید-تاثیری ندارد؛ زیرا ما خود زندگی هستیم. اما وقتی با چیزی هم‌هویت هستیم و به خطر می‌افتد، خشم‌مگین می‌شویم؛ می‌ترسیم؛ چون فکر می‌کنیم در آینده آن را نخواهیم داشت! چیزهایی که در مرکز ما هستند، می‌تواند یک جسم باشد، مانند پول؛ می‌تواند یک چیز تعلق‌دشته‌تنی مانند خانه، وسایل خانه، اتومبیل یا مقام ما باشد، یا یک شخص باشد؛ ما انسان‌ها را به تصویر ذهنی تبدیل کرده و آن‌ها را در مرکزمان می‌گذاریم و بر حسب آن‌ها می‌بینیم؛ یعنی به جای این‌که با مرکز عدم حول محور خدا بچرخیم، حول محور چیزهای مادی بیرونی می‌چرخیم که این کار اشتباه است، درد ایجاد می‌کند، ما برای این کار به این جهان نیامده‌ایم! ما آمده‌ایم که فقط مدت کوتاهی در حالت همانیدگی زندگی کنیم، بعد فضا را باز کرده، دوباره برسیم به حالتی که هیچ همانیدگی در مرکز ما نماند؛ و هش یارانه به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شویم و بیاییم در این لحظه جاودانه مستقر شویم.


👉 در ابتدای کار سخت است قبول کنیم که ما من ذهنی داریم. پس از مدتی زیر بار می‌رویم؛ اما می‌گوییم من ذهنی من-که خیلی بزرگ نیست! اگر بتوانیم به کار روی خود ادامه دهیم، می‌بینیم که دردهای بسیار زیادی داریم! پس از مدتی کم می‌آوریم؛ می‌گوییم دیگر نمی‌توانم ادامه دهم! چون من یک دید کمال از خودم داشتم! اما اینک در نظر مردم دارم خراب می‌شوم! روشن و واضح است که در ابتدای کار روی خود، شناخت همانیدگی‌ها، تغذیه نکردن من ذهنی




بمصورتی که در برابر اتفاقات و آدم‌ها واکنش نشان ندهیم، سخت‌لست. زیربار رفتن و پذیرفتن من ذهنی، ادامه دادن مسئولانه و متعهدانه این راه، تا جایی که آن قدر فضا باز شود که بتوانیم عیب‌ها و ایرادهای خود را بهتر ببینیم، سخت‌است! پس اگر عیب‌هایمان را دیدیم، ناامید نمی‌شویم. می‌گوییم خداوند خودم را به من نشان می‌دهد، من دارم روی خودم کار می‌کنم؛ عبادت واقعی این است که این همانیدگی‌ها و دردهایم را بشناسم و ببندازم، در این صورت از حالت‌های مختلف من ذهنی خواهیم گذشت.

 مراقب باشید هر چیزی که به دست می‌آورد، سبب به تله افتادن شما نشود!

هر کسی که این موضوع را نداند خام‌لست. یعنی تعداد بی‌شماری همانیدگی در مرکزش دارد، برحسب آن‌ها می‌بیند و اضافه کردن همانیدگی‌ها را امری طبیعی می‌پندارد. فکر می‌کند هرچه قدر انباشتگی بیشتر باشد، زندگی‌اش بهتر خواهد شد. در صورتی که این طور نیست! انسان اختیار دارد؛ تفاوت انسان با حیوان در همین اختیار و قدرت انتخاب است. اما قدرت انتخاب من ذهنی که حرص دارد و می‌خواهد از چیزها زندگی بیرون بکشد، درست نیست.

 این مهم است که ما بدانیم زندگی دائماً زنده است. ما هم خود زندگی و دائماً زنده هستیم؛ بنابراین، زندگی لحظه به لحظه مُردگی من ذهنی را از ما بیرون می‌کند. پس من ذهنی کارهایی انجام می‌دهد که دلماً به خودش لطمه می‌زند. به این معنی که هر کس مرکز همانیده داشته باشد و از طریق همانیدگی‌ها ببیند، دائماً از نظر مادی و معنوی، یعنی در درون و بیرون به خودش ضرر می‌زند و این قانون خداست، نمی‌شود نباشد.

 ما هر لحظه سعی می‌کنیم فضا را باز و مرکز را عدم کنیم و به این لحظه ابدی بیایم. گرچه که بعضی وقت‌ها موفق می‌شویم؛ بعضی مواقع هم نمی‌شویم؛ اما این را فهمیده‌ایم که باید از این لحظه زاییده شویم؛ فضا را باز کنیم تا خدا به ما کمک کند. بنابراین، تا آنجا که می‌توانیم به این کار متعهد می‌شویم. این موضوع را هم متوجه شده‌ایم که هر لحظه که به ذهن می‌رویم، به گذشته و آینده می‌افتیم؛ چون من ذهنی به زمان مجازی معتقد‌لست و مطابق آن عمل می‌کند که این به ضرر ماست و ما را به سوی نابودی می‌برد.



🔥 ما ابیات مولانا را در برنامه‌ها می‌خوانیم تا شما در طرحی که برای خود می‌سازید، از خودتان بپرسید این چیزی که هم‌اکنون به دست آورده‌ام که همراهش با دروغ و درد و هملنیدگی بوده، این را واقعاً خدایوند به من داده؟ خیر من هستم؟ یا من را به سوی پرتگاه من‌ذهنی سوق می‌دهد؟ البته که اگر با فضای گشوده‌شده با خرد زندگی پیش برویم، حقیقتاً خیر ماست. اگر با عقل من‌ذهنی پیش برویم و با آن چیز همانیده باشیم، درجه به درجه، به سوی پرتگاه رانده می‌شویم.

🔥 وقتی می‌گوییم امنیت را باید از فضای گشوده‌شده بگیریم، یعنی هرچه فضا را باز کنیم تا همانیدگی و هش یاری جسم می‌کم شود، امنیت درون ما بیشتر می‌شود. هرچه همانیدگی بیشتر می‌شود و ما از طریق چیزها می‌بینیم، حس امنیت کمتر می‌شود؛ یعنی شما نمی‌توانید حس امنیت را از جهان بگیرید. اگر مضطرب و نگران هستید یا یک ترس پنهانی در شما وجود دارد، علتش این است که شما از ابتدای زندگیتان سعی کرده‌اید از آدم‌ها و چیزها زندگی بگیرید، در صورتی که آنجا امنیت وجود ندارد.

🔥 ما تمام عمرمان تقلید کردیم، فکرهايمان را از دیگران یاد گرفتیم. کسی به ما نگفت تقلید نکن!

تقلید به لحاظ معنوی و زنده‌شدن به خدا، رسیدن به وحدت دوباره و دین واقعی ممنوع است. ما این من‌ذهنی نیستیم؛ بنابراین نباید عمرمان را صرف ساختن و نگه‌داشتن این تصویر ذهنی کنیم! من‌ذهنی سرخوردگی‌هایی در گذشته دارد که می‌خواهد در آینده به ثمر برسد؛ اما هیچ وقت نخواهد رسید.

🔥 ذهن انسان باید ساده، بدون حس وجود و ابزاری برای ایجاد خلاقیت باشد، نه ذهنی که مرکزش پُر شده و هش یاری جسم می‌پیدا کرده! این ذهن، نمی‌تواند خلاق باشد! چون شما لموعی و هیاهوی فکرها و ذهن نمی‌گذارند ما درست عمل کنیم؛ ممکن است بعضی مواقع در اثر اعمال همین فکرها همانیده بر روی جسم، هیجانات خطرناکی مانند ترس، خشم، رنجش ایجاد شود که ما با آنها نیز همانیده شویم؛ بنابراین بر حسب درد می‌بینیم و درد را مهم می‌دانیم، درد را زندگی کرده، در خود ذخیره و در جهان پخش می‌کنیم.



👉 وقتی همانندگی را نشناختید، نباید آن را با ذهنتان بیندازید! زیرا نمی‌افتد. فقط باید بدون مقاومت و قضاوت آگاه باشید که من این همانندگی را دارم و دیگر آن را نمی‌خواهم. این موضوع خیلی مهم است. چون اگر با دیدن ذهنی نگاه کنید، هنوز آن را می‌خواهید! وقتی می‌خواهیم مرکز را خالی کنیم، من ذهنی جلوی ما را می‌گیرد؛ برای اینکه می‌ترسد! شما نترسید! همانندگی‌ها را از مرکزتان بردارید، چیزی جایگزین نکنید؛ بگذارید مرکزتان خالی باشد. خواهید دید که اوضاع درست می‌شود.

👉 یکی از نشانه‌های تبدیل شدن ما به زندگی این است که کمیابی اندیشی ما به فراوانی اندیشی تبدیل می‌شود. یک دفعه متوجه می‌شویم که ما خوشبختی و زندگی را به همه روا می‌داریم. اگر شما روا می‌دارید که دیگران هم باید زندگی کنند، شاد باشند و در زندگی‌شان موفق شوند، شما هم فعالانه به آن‌ها کمک می‌کنید، پس شما به اندازه کافی فضا را باز کرده و به خدا تبدیل شده‌اید.

👉 اقرار به الستی یعنی چه؟ یعنی شما می‌گویید، ای زندگی این لحظه من از جنس تو هستم و شما عملاً باید از جنس زندگی شوید! برای این که از جنس زندگی شوید، باید مرکز را عدم کنید و برای عدم کردن مرکز باید لحظه به لحظه فضا را باز کنید؛ در این صورت هست که ارزش خودتان را می‌فهمید. در حالی که وقتی مرکز انسان همانند هست، ارزشش با ارزش اجسام برابر است.

👉 با فضای عدم، همه چیز زیبا دیده می‌شود. شما توقعان را از یک شخص به صفر برسانید، هیچ توقعی نداشته باشید، هیچ چیزی از او نخواهید، یک دفعه متوجه می‌شوید که او زیبا دیده می‌شود. توقعات اجازه نمی‌داد که او را درست ببینید. برای این که این شخص را بر حسب توقعات و خواسته‌هایی می‌دیدید که قرار بود از آن‌ها زندگی بگیرید. او را دشمن می‌دیدید. برای این که توقعات شما را برآورده نمی‌کرد یا نمی‌توانست برآورده کند.

👉 در هر برنامه، از طریق ابیات طرحی ارائه می‌شود که با وجود ذهنی بودن آن، خیلی جاها سه‌ب می‌شود که ما به عنوان هشتمیاری، امتداد خدا به پیراهه نرویم. پس از مدتی که شما این طرح‌های ذهنی را می‌سازید و در خودتان



تغییر ایجاد می کنید، این طرح خودبه خود می شکند؛ به طور مثال ممکن است شما یکی از خاصیت های من ذهنی که تمرکز روی دیگران است را شناسایی کرده، می خواهید بیندازید به این منظور تعدادی بیت آماده کرده، هر روز بخوانید. مطمئن باشید طرحتان مفید بوده و در صورت تکرار کردن، در مدت زمان کوتاهی روی شما اثر گذاشته و به شما کمک فراوانی می کند. پس از مدتی، متوجه می شوید حواس شما به هیچ وجه روی شخص دیگری نمی رود و آن طرح ذهنی هم می افتد. یعنی این طرحها مرتباً به وسیله زندگی به هم می ریزند و هیچ اشکالی هم ندارد. ولی در ابتدای کار بسیار مفید هستند.

👉 دوست اصلی ما اول خود زندگی هست، دوم افرادی هستند که با پیغام های معنوی خود به ما کمک می کنند. همین برنامه که این بیت ها را روی صفحه می نویسد، شما می بینید، یادداشت می کنید و تکرار می کنید و این دانش را پیدا می کنید، این دوست شما است. تمام بیندگانی که پیغام می فرستند و روی پیغامش تأمل می کنند، پیغامش ان به دیگران کمک می کند، آنها دوست معنوی ما هستند. ما دوست معنوی هم هستیم. این را هم به خوبی می دانیم که به تنهایی کاری از دست ما بر نمی آید.

👉 مردن در یک فضای باز شده که انسان به بی نهایت خدا زنده شده و هیچ همانندگی در او نمانده، این مرگ کجا و این مرگ جسمی که ما هر لحظه از طریق همانندگی ها می ترسیم و با بدنمان و هزار چیز دیگر همانند شده ایم کجا! فردی که همانندگی دارد، هر وقت به یاد مرگ جسمی می افتد، سوال هایی از این قبیل در ذهنش شکل می گیرد!

آخر من پول هایم را چه جوری بگذارم بروم؟ بروم، خانه ام چه می شود؟ نمی دانم بچه هایم چه می شوند؟ همسر من چه می شود؟ شغلم چه می شود؟ چه کسی بعد از من این جا را اداره می کند؟

کسی که از مرگ می ترسد و حیفتش می آید بمیرد، مرکز همانندگی دارد. ما می ترسیم بمیریم! اصلاً ما نمی خواهیم بمیریم! در صورتی که اگر فضا توسط ما باز شود، آرام آرام به خدا، زندگی زنده شویم، می فهمیم از جنس جسم نیستیم و دیگر از مرگ جسمی نمی ترسیم.



سوال‌هایی که آقای شهبازی در برنامه ۸۶۸ گنج حضور مطرح فرمودند:

👉 چرا ما با داشتنِ همانیدگی‌های زیاد زندگیمان خراب و پُر از درد می‌شود؟

👉 آیا حالِ ما به بس تگی به عوامل بیرونی دارد یا از اعماقِ درونتان می‌جوشد؟ آیا حالتان همیشه به خوب و شدادی بی‌سبب دارید؟ آیا در طی روز خوشی‌ها ما بالا و پایین می‌شود؟ آیا به چیزهایی مانند جوک و لطیفه نیاز دارید تا بخندید، یا دائماً شاد و خندان هستید؟

👉 آیا هر چیزی که تاکنون به دست آورده‌ایم، واقعاً لطفِ زندگی به ما بوده؟ آیا چیزهایی که در اثر همانیدگی‌ها و راه‌های آن به دست می‌آوریم، خیر ما هستند؟

👉 چه قدر هشیارانه تبدیل به هشیاری حضور یا خدا می‌شویم؟ چه قدر از منظور و مقصودی که برای آن به این جهان آمده‌ایم، در ما عملاً به انجام می‌رسد؟

👉 آیا شما می‌توانید خودتان را در انظار کوچک کنید؟ می‌توانید حرف نزنید و سکوت کنید؟ می‌توانید به من‌ذهنی غذا ندهید؟ می‌توانید خشمگین نشوید؟ می‌توانید به یک نوجوان پانزده‌ساله که سرکش است و فریاد می‌زند، شما واکنش نشان ندهید، فریاد نزنید؟

👉 آیا واقعاً ما نباید تأمل کنیم که فکرها و کارهایی نکنیم که به درد منجر می‌شوند؟ یا نتیجه‌ای ندارند؟ این‌ها بادامِ پوک کاشتن نیست؟ آیا این ننگ نیست که انسان به خرد خدا و زندگی دست پیدا نکند؟

👉 آیا به جهان که نگاه می‌کنیم، یک چیزی از جهان طلب می‌کنیم؟ یا نه، فضا را باز می‌کنیم، می‌خواهیم با خدا یکی شویم؟

👉 به راستی چه زمانی ما این فضا را باز کردیم، مرکزمان را عدم کردیم، با خدا درست و حسابی راز و نیاز کردیم و از آسمان، از زندگی، از طرف خدا یک موهبت زیبایی نیامد؟ یک کمکی نیامد؟



نکاتی از برنامه ۴۸۶ گنج حضور

در این برنامه بیدارکننده، اختلاف کار کردن من ذهنی و قلندر، به زیبایی و روشنی بیان شده است.

قلندر یا همان درویش، کسی است که مرکزش عدم است و به فضای یکتایی متصل است.

🌴 کار قلندر نرمه و در عین حال پرقدرت؛ روشش خشن نیست، یک دفعه‌ای و واکنشی نیست؛ روش نرم زندگیه، مثل آبی است که روی صخره می‌ریزه، متداوم و پرقدرت، به آرامی و آسانی می‌آفرینه.

⊖ کار من ذهنی از روی ترس ه؛ از اسه ترس و کمیابی و دوری از خدا می‌آفرینه، به زور می‌آفرینه، با سه عی و جدیت خودشو به در و دیوار می‌کوبه تا یه چیزی درست کنه. برلساس ترس و نیاز، و این که اگر به دست نیارم بیچاره می‌شم و به ثمر نمی‌رسم، می‌آفرینه.

🌴 قلندر واقعی اول به فراوانی می‌رسه؛ بعد اون فراوانی را می‌خواد به جهان بیارم. با شادی با خرد زندگی؛ و هر لحظه حس امنیت داره از آفرینشش.

⊖ من ذهنی با استرس، با عقل من ذهنی که بی‌عقلیه و مدام ترس داره، می‌آفرینه.

🌴 همه حواس قلندر به اینه که از اون فضا چیزی رو بگه، از اون فضا بی‌آفرینه؛ نمی‌ترسه، نمی‌ترسه که کسی بدش بیاد یا خوشش بیاد؛ در عین حال فضا دار و نرمه، و همه چیز را در خودش جا می‌ده، کسی را به واکنش وانمی‌داره.

⊖ اما وقتی ما تصویب ذهنی داریم، حواسمون هست که خوشش می‌آد و کی بدش می‌آد.... این که فضایی یکتایی نیست؛ پر از درد و غم و به واکنش درآوردن دیگرانه.

🌴 قلندر، ذهن و فکرش در اختیار آفرینشه، کارگر بی‌نهایت و فراوانیه.



❌ درحالی که درحالت من ذهنی‌ما از فکر و ذهنمون می‌خواییم که یک تصد ویر ذهنی بس ازه و تصد ویر ذهنی رابه راه‌هایی که بلده حفظ کنه!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۷

رفته ره دُرُشت من، بار گران ز پشت من

دلبر بردبار من، آمده برده بار من

راه درشت، همان راه من ذهنیه. من ذهنی می‌گه من با فکر و عمل به جایی می‌رسیم. ولی فکر و عمل کافی نیست. بودن لازمه، یکی بودن با زندگی لازمه؛ تا یکی نشیم اون انرژی (یعنی انرژی دلبر بردبار من) جاری نمی‌شه.

❌ من ذهنی می‌گه باید تلاش کنم تا به عشق و آرامش برسیم.

🌴 در صورتی که عشق و آرامش راهه، نه هدف.

این‌ها تنها تعداد کمی از نکات مطرح شده در برنامه ۴۸۶ بود؛ دام‌های بسیار مخفی من ذهنی در این برنامه شناسایی شده که برای من بسیار بیدارکننده بوده.

گوش دادن به این برنامه را به همه دوستان توصیه می‌کنم.

با سپاس فراوان، شیما



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com